

توضیح:

۱. حضرت امام در تبیین فراز پایانی این مطلب می نویسند:

«و ظاهرها بملاحظة التنظير الضرورة في المعاش، لا الاضرار في الدخول للخوف منهم.»^۱

توضیح:

ظاهر اینکه ورود به خدمت حکام جور، به اکل میته تنظیر شده است، آن است که ضرورت مورد نظر ضرورت در امرار معاش است و نه آن جایی که فرد از روی ترس وارد دستگاه حکومتی می شود.

ما می گوئیم:

ضرورت که محظورات را مباح می کند، صرفاً ضرورت در معاش نیست بلکه اگر کسی در معاش خود مشکله ای ندارد ولی اگر وارد خدمت حکومت نشود، برایش خطر دارد، نیز مشمول این ضرورت می شود. به عبارت دیگر تنظیر به اکل دم و میته صرفاً برای سدّ جوع نیست بلکه تنظیری است برای هر نوع اباحه محرمات.

۲. مرحوم سید یزدی در شرح قید الا بجهة الضرورة می نویسد:

«يظهر منه جواز التكبّسب بالولاية في حال الضرورة حتى بالنسبة إلى الحكم الوضعي بمعنى تملكه للأجرة وإن كان من الأجرة على المحرم فإنه ليس بحرام في حال الضرورة وهذا بخلاف الضرورة إلى سائر المحرمات كما لو أكره على إجارة السّفن و الحمولات أو البيوت و نحوها لحمل المحرمات أو إحرازها فإنه يشكل الحكم بتملكه للأجرة إذا كانت في مقابل تلك المنفعة المحرمة إذ هي ليست مملوكة حتى يملك عوضها فهو نظير ما إذا أكره و اضطر إلى بيع الخمر أو الخنزير فإنه لا يملك عوضهما لعدم العوض لهما شرعا نعم يجوز له أخذ الأجرة تقاصا عن المنفعة المفوتة عليه و سيأتي إن شاء الله بيان الحال في موضعه»^۲

توضیح:

۱. ظهور در فراز روایت در آن است که ضرورت در اینجا هم حکم تکلیفی (حرمت) را بر می دارد و

هم حکم وضعی را پدید می آورد (مالکیت اجرت).

۲. در حالیکه در سایر محرمات، مثل اجاره سفینه ... اگر ضرورت پدید آمد، صرفاً حکم تکلیفی برداشته

می شود و نه آنکه حکم وضعی پدید آید بلکه صرفاً فرد می تواند از باب تقاص، چیزی را از فرد

زورگو - به عنوان منفعتی که از او فوت شده است - بردارد.

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۲، ص: ۱۸۱

۲. حاشية المكاسب (لليزدی)؛ ج ۱، ص: ۲



۳. در این باره سخن خواهیم گفت.

ما می‌گوییم:

از این فراز روایت، می‌توان قضایای زیر را استفاده کرد:

- ۱) والی عادل کسی است که خداوند به ولایت او فرمان داده باشد.
- ۲) والیان والی عادل نیز ولایتشان از اقسام ولایت عادل است.
- ۳) شناخت والی عادل واجب است.
- ۴) اطاعت از والی عادل واجب است.
- ۵) اطاعت از والیان والی عادل واجب است.
- ۶) محدوده ولایت والی عادل، دستورات خداوند است و او حق کم کردن و تحریف آنها را ندارد.
- ۷) حقوق گرفتن از والیان عادل جایز است.
- ۸) احیاء همه حق و امانت همه باطل در ولایت والی عادل است.
- ۹) کمک کننده به والی عادل، تقویت کننده دین خدا و تلاش گر در اطاعت خداست.
- ۱۰) کمک کردن و کار کردن برای والی جور و والیان والی جور (از آن جهت که مربوط به ولایت آنها می‌شود و نه از نظر شخصی) حرام است مطلقاً.
- ۱۱) تنها به سبب ضرورت می‌توان وارد دستگاه حکومت جور شد.

ادامه روایت:

«وَأَمَّا تَفْسِيرُ التَّجَارَاتِ فِي جَمِيعِ الْبُيُوعِ وَوُجُوهُ الْحَلَالِ مِنْ وَجْهِ التَّجَارَاتِ الَّتِي يَجُوزُ لِلْبَائِعِ أَنْ يَبِيعَ مِمَّا لَا يَجُوزُ لَهُ [مِمَّا] متعلق به تفسیر است به سبب معنای تمیز که در ضمن لفظ تفسیر نهفته است. [وَكَذَلِكَ الْمُشْتَرِي الَّذِي يَجُوزُ لَهُ شِرَاؤُهُ مِمَّا لَا يَجُوزُ لَهُ فَكُلُّ مَأْمُورٍ بِهِ مِمَّا هُوَ غِذَاءٌ لِلْعِبَادِ وَقَوَامُهُمْ بِهِ فِي أُمُورِهِمْ فِي وَجُوهِ الصَّلَاحِ الَّذِي لَا يَقِيمُهُمْ غَيْرُهُ مِمَّا يَأْكُلُونَ وَيشربونَ وَيلبسونَ وَينكحونَ وَيملكونَ وَيستعملونَ مِنْ جِهَةِ مَلِكِهِمْ وَيجوزُ لَهُمُ الاستعمالُ لَهُ مِنْ جَمِيعِ جِهَاتِ الْمَنَافِعِ لَهُمُ الَّتِي لَا يَقِيمُهُمْ غَيْرُهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَكُونُ لَهُمْ فِيهِ الصَّلَاحُ مِنْ جِهَةٍ مِنَ الْجِهَاتِ وَهَذَا كُلُّهُ حَلَالٌ بَيْعُهُ وَ شِرَاؤُهُ وَإِمْسَاكُهُ وَاستعمالُهُ وَهَبَتُهُ وَعَارِيَّتُهُ [مثال: اكل: ميتة، شرب: خمر، كسب (تحصيل): صليب و صنم، نكاح: كنيز مشهوره به زنا، تملك: مال موقوفه، امساك: كتب ضلال، هبة: امه مستولده، عارية: ظروف طلا و نقره (بنابر برخی فتاوی)] وَأَمَّا وَجُوهُ الْحَرَامِ مِنَ الْبَيْعِ وَالشَّرَاءِ فَكُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا هُوَ مَنْهِيٌّ عَنْهُ مِنْ جِهَةٍ أَكْلِهِ وَ شَرِبِهِ أَوْ كَسْبِهِ أَوْ نِكَاحِهِ أَوْ مَلِكِهِ أَوْ إِمْسَاكِهِ أَوْ هَبَتِهِ أَوْ عَارِيَّتِهِ أَوْ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ وَجْهٌ مِنْ وَجُوهِ الْفَسَادِ نَظِيرِ الْبَيْعِ بِالرِّبَا لِمَا فِي



ذَلِكَ مِنَ الْفُسَادِ أَوْ الْبَيْعِ لِلْمَيْتَةِ أَوْ الدَّمِ أَوْ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ أَوْ لُحُومِ السَّبَاعِ مِنْ صُنُوفِ السَّبَاعِ أَوْ الطَّيْرِ أَوْ جُلُودِهَا [مراد غیر مذکاة است] أَوْ الْخَمْرِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ وَجُوهِ النَّجَسِ فَهَذَا كُلُّهُ حَرَامٌ وَ مُحَرَّمٌ لِأَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْهُيٌّ عَنْ أَكْلِهِ وَ شَرْبِهِ وَ تَبْسِئِهِ وَ مَلِكِهِ وَ إِمْسَاكِهِ وَ التَّقَلُّبِ فِيهِ بِوَجْهِهِ مِنَ الْوُجُوهِ لِمَا فِيهِ مِنَ الْفُسَادِ فَجَمِيعُ تَقْلِيلِهِ فِي ذَلِكَ حَرَامٌ وَ كَذَلِكَ كُلُّ بَيْعٍ مَلْهُوٍّ بِهِ وَ كُلُّ مَنْهُيٍّ عَنْهُ مِمَّا يَتَقَرَّبُ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَقْوَى بِهِ الْكُفْرُ وَ الشُّرْكُ [اولی مثل آلات قمار، دومی مثل صنم و سومی مثل: فروش سلاح به اعداء دین] مِنْ جَمِيعِ وَجُوهِ الْمَعَاصِي أَوْ بَابٌ مِنَ الْأَبْوَابِ يَقْوَى بِهِ بَابٌ مِنَ أَبْوَابِ الضَّلَالَةِ أَوْ بَابٌ مِنَ أَبْوَابِ الْبَاطِلِ أَوْ بَابٌ يُوهَنْ بِهِ الْحَقُّ فَهُوَ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ حَرَامٌ بَيْعُهُ وَ شِرَاؤُهُ وَ إِمْسَاكُهُ وَ مَلِكُهُ وَ هَبْتُهُ وَ عَارِيَّتُهُ وَ جَمِيعُ التَّقَلُّبِ فِيهِ إِلَّا فِي حَالٍ تَدْعُو الضَّرُورَةُ فِيهِ إِلَى ذَلِكَ»^۱

ترجمه:

«اما تفسیر بازرگانیها: در بیان همه نوع داد و ستد و گونه‌های حلال از اقسام بازرگانیها که فروشش بر فروشنده روا یا نارواست و همچنین خریدش بر خریدار روا یا نارواست. تمام چیزهایی که بدانها فرمان رسیده، هر آنچه خوراک مردم و مایه قوام کار (زیستن) ایشان در راههای درست است، و بی آن بر پا نمانند، آنچه می‌خورند و می‌آشامند و می‌پوشند و نکاح می‌کنند و برده می‌گیرند و بکار می‌برند که ملک ایشان است و بکار بردنش از جهت تمام منافی که برایشان دارد و بدون آن پایدار نمی‌مانند برایشان رواست. هر چه به هر جهتی از جهات به صلاحشان باشد، خرید و فروش و نگهداری و بکار بردن و بخشیدن و عاریه دادن همه اینها حلال است. اما گونه‌های حرام داد و ستد، هر چه در آن فساد است و از آن نهی شده از لحاظ خوردن و آشامیدن و کسب و نکاح و برده‌گیری و نگهداری و بخشیدن و عاریه دادنش، یا چیزی که به سبب وجه فساد می‌شود چون فروش به ربا یا فروش مردار و خون و گوشت خوک یا گوشت درندگان از اقسام درندگان یا پرندگان وحشی، یا پوستشان، یا می، و یا چیزی از انواع نجس همه اینها حرام و حرام شده است، زیرا خوردن و نوشیدن و پوشیدن و مالک شدن و نگهداشتن و تصرف در آنها به هر صورتی از صورتها، به خاطر فساد می‌شود که دارند نهی شده است، پس تصرف در این فساد حرام است و همچنین فروش هر چه بدان بازی کنند و هر چه از آن نهی شده، از چیزهایی که به وسیله آنها به غیر خدا نزدیکی جویند یا به هر گونه معصیتی که کفر و شرک بدان نیرو گیرد (دست یازند)، یا هر بابی از بابها که بابی از بابهای گمراهی بدان نیرو گیرد یا بابی از بابهای باطل را تقویت کند، یا بابی که حق بدان سست شود، این همه حرام و حرام شده است، فروش و خرید و نگهداشتن و مالک شدن و بخشیدن و عاریه دادن و هر گونه تصرف در آن حرام است مگر در حالی که «ضرورت و» ناچاری بدان فرا خواند.»^۲

و

مرحوم شهیدی درباره فراز «أو كسبه» می نویسد:

«و ذلك كآلات القمار فإنه قد يكون نهى عن كسب المال بها هذا ولكنه خلاف الظاهر إذ الظاهر أنه مثل سابقه و لاحقه

۱. بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، ص: ۴۶

۲. رهاورد خرد-ترجمه تحف العقول، ص: ۳۴۰



من قبیل إضافة المصدر إلى المفعول و عليه لا يخطر ببالي مثال مناسب لذلك هذا بناء على كون النسخة كسبه بالكاف و تقديم السّين على الباء و أمّا بناء على كونها أو لبسه باللام و تقديم الباء الموحدة على السّين كما هو الظاهر عندی^۱ توضیح:

۱. آلات قمار را مثال این فراز گرفته اند چراکه در شریعت کسب مال از این راه حرام است.
۲. امّا این خلاف ظاهر است چراکه در همه موارد قبل و بعد، مصدر به مفعول اضافه شده در حالیکه در این مثال «کسب مال بوسیله آلات قمار» مطرح است و نه نفس کسب آلات قمار و لذا برای این فراز مثال نیافته ایم.
۳. و البته ممکن است صحیح روایت «أو لبسه» باشد.

ما می گوئیم:

از این فراز می توان قضایای زیر را استفاده کرد.

- (۱) هر چه قوام زندگی مردمان به آن است، مأمور به الهی است.
- (۲) هر چه به جهتی دارای مصلحت است، خرید، فروش نگهداری، به کارگیری، هبه و عاریه دادنش برای آن جهت حلال است.
- (۳) هر چه تنها جهات فساد دارد، خرید، فروشش حرام است.
- (۴) هر چه دارای جهت مصلحت و جهت مفسده است ولی به خاطر جهت مفسده خرید و فروش می شود، خرید و فروشش حرام است.
- (۵) بیع و شراء وجوه نجاست، حرام است.
- (۶) تجارت آنچه به عنوان لهُو به کار می رود حرام است.
- (۷) تجارت آنچه باعث نزدیکی به غیر خدا و عبادت غیر خدا می شود حرام است.
- (۸) تجارتی که باعث تقویت کفر و شرک می شود حرام است.
- (۹) تجارت اموری که از جهتی باعث تقویت گمراهی یا باطل می شود، حرام است.
- (۱۰) تجارت چیزی که باعث می شود حق سست شود حرام است.
- (۱۱) تجارت حرام یعنی حرمت بیع، شراء، امساک، هبه و عاریه و هر نوع تعرضی در شیء.

۱. هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب؛ ج ۱، ص: ۸